جام جم

■ روزنامه فرهنگی، اجتماعی صبح ایران ■ صاحب‌امتیاز: سازمان صداوسیمای جمهوری اسلامی‌ایران ■ مدیر مسؤول: مهدی عرفاتی ■ سردبیر: روحا... رجایی

■ شاپا: ISSN1735-3637
■ پایگاه اطلاع‌رسانی: www.jamejamdaily.ir
■ پست الکترونیکی: info@jamejamdaily.ir

■ تهران، بلوار میرداماد، جنب مسجد الغدیر، شماره ۱۲۹
■ تلفن: ۲۳۰۰۴۰۰۰ - ۰۲۱ ■ دورنگار تحریریه: ۲۲۲۲۶۲۵۲
■ سازمان شهرستان‌ها: ۴۵۸۹۷ ■ کد پستی: ۱۹۱۱۶۱۸۴۱۳
■ امور مشترکین: ۴۴۲۰۲۹۳۰ ■ سازمان آگهی‌ها: ۴۹۱۰۵۰۰۰
■ پیامک: ۳۰۰۰۱۱۲۴۰ ■ روابط عمومی: ۲۲۲۶۲۱۴۲
■ چاپ: به صورت همزمان در تهران و شهرستان‌ها (چاپخانه‌های روزنامه جام جم)

سه‌شنبه ۳۰ اردیبهشت ۱۳۹۹ | ۲۵ رمضان ۱۴۴۱ | ۲۰ صفحه | سال بیست و یکم - شماره ۵۶۶۴ | استان تهران و البرز ۲۰۰۰ تومان - دیگر استان‌ها ۱۰۰۰ تومان | Tuesday-2020May19

حدیث روز: نهج‌الفصاحه

پیامبر اسلام (ص): دو چیز را خداوند در این جهان کیفر می‌دهد: تعدی و ناسپاسی نسبت به پدر و مادر.

پلک احساس: سعدی

دیده از دیدار خوبان برگرفتن مشکلست
هر که ما را این نصیحت می‌کند بی‌حاصلست

دعای روز بیست و پنجم ماه مبارک رمضان

اللهمّ اجْعَلْنی فیهِ محبّاً لأوْلیائِک ومُعادیاً لأعْدائِک مُسْتَنّاً بِسُنّةِ خاتَمِ الْنبیائِک یا عاصِمَ قُلوبِ النّبییّن.

خدایا قرار بده در این روز دوست دوستانت و دشمن دشمنانت و پیرو راه و روش خاتم پیغمبرانت ای نگهدار دل‌های پیامبران.

اوقات شرعی:
اذان ظهر: ۱۳/۰۱ | غروب آفتاب: ۲۰/۰۶
اذان مغرب: ۲۰/۲۶ | نیمه‌شب شرعی: ۰۰/۱۱
اذان صبح (فردا): ۴/۱۶ | طلوع خورشید (فردا): ۵/۵۶

پیش‌بینی آب و هوا چهارشنبه

تهران	اهواز	اردبیل	بوشهر	رشت	زاهدان	زنجان	خرم‌آباد
۲۷ / ۱۹	۴۴ / ۲۶	۲۱ / ۹	۳۴ / ۲۶	۲۳ / ۱۶	۳۰ / ۱۷	۲۱ / ۱۰	۳۳ / ۱۵

امروز در تاریخ:
زادروز احمدرضا احمدی، شاعر (۱۳۱۹ ش)
اختراع دستگاه رادار توسط «رابرت داتسون وات»، مبتکر انگلیسی (۱۹۳۶م)

راپورت‌های میرزا ادریس

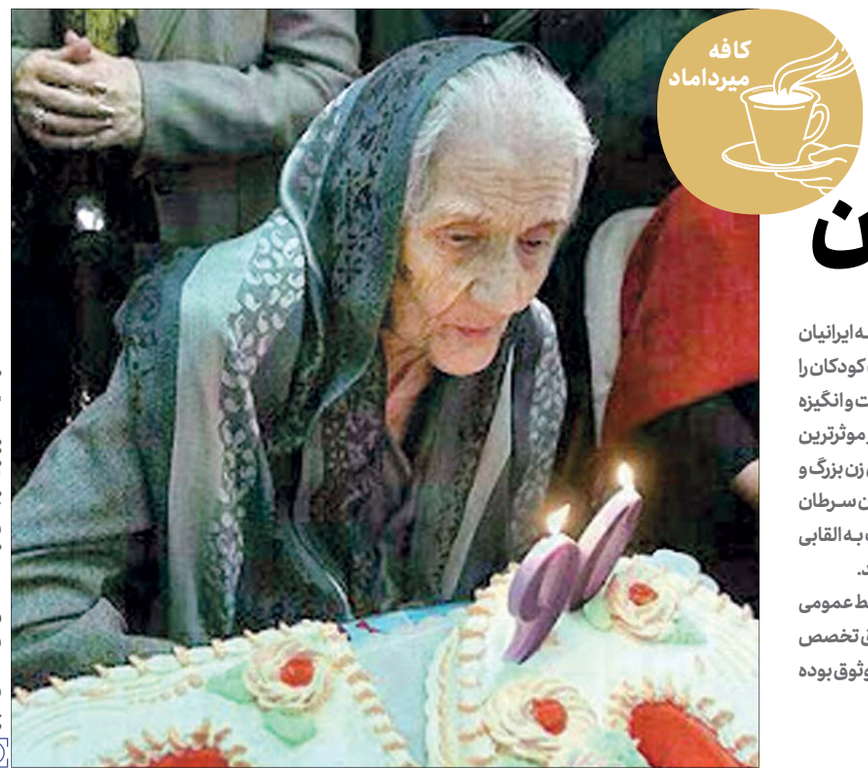
کار خیر یالایک اینستاگرام



حامد عسکری
شاعر و نویسنده

الیوم در حیاط عمارت چرخ زده صدای آواز گنجشکان استماع می‌کردیم و حسرت می‌خوردیم که این ماه مبارک رمضان هم رو به اتمام است و نتوانستیم بهره باید و شاید از حضور ببریم. وقتی برگشتیم در اتاق اندرونی دیدیم که خشایار هرچه بار و بنشن است را به‌علاوه روغن و تن ماهی و برنج را ریخته توی کیسه‌های متحدالشکل و رنگ و خیلی مرتب و منظم دارد از آنها عکس می‌گیرد و ذوق می‌کند. یواشکی بالای سرش رفتیم و دیدیم بله مشغول عکاسی است و انگار نه انگار که جناب ما وارد اتاق شده‌اند. سرفه‌ای کردیم ملتفت شد. فرمودیم: پدرسوخته چه غلطی می‌کنی؟ عرض کرد: عکاسی! فرمودیم: از در و دیوار؟ عرض کرد: نه از آذوقه. فرمودیم: چرا؟ بار بنشن و نخود و لوبیا هم عکس دارد؟ فرمود: تصدقت گردم هر جای اینستاگرام را ورق می‌زنی پر شده از همین بسته‌های معیشتی برای نیازمندان. گفتم: خب؟ عارض شد: ما هم گفتیم چیکار کنیم که داستان نشود، گفتیم همین آذوقه‌های عمارت را بسته‌بندی کنیم چهارتا عکس دشت‌کنیم، بگذاریم توی اینستامون منتشر کنیم کلی لایک درو می‌کنیم... در همین اثنا نزدیک دستمان یک قوطی نصفه‌نیمه رب گوجه بود، پرتش کردیم به گرده چپ نامردش اصابت کرد. عارض شد: چرا می‌زنی؟ فرمودیم: مگر تو خریدی اینها را؟ عارض شد: خیر! فرمودیم: مگر تو نمی‌خوای بعد از عکاسی اینها را ببری پخش کنی و ول بدی تو اینستاگرام؟ عرض کرد: آقا غلط کردم، دیگه نمی‌ذارم. من فقط می‌خواستم با همین فوتوهای یادگاری کمی دلبری کنیم در اینستا. من بعدذالک فرمودیم اگر مایه‌اش را داشتی، خودت خریده بودی، یک حرفی و اگر کار برای خدا بود این‌همه بوق و کرنا و عکس و کلیپ و قلبی‌شکل چیدن جعبه‌ها روی زمین نداشت. فرمودیم: کمک کردن خیلی هم خوب است. این‌که با کارهای کوچک دل تعدادی از شیعیان حیدرکرار را شاد کنی نه‌که لشکرکشی مجازآباد را. خداکند عاقبت به‌خیری دهد که مال و آبروی همه را خرج راه شریعت محمدی کنیم.

کافه میرداماد



زنده‌یاد دکتر وثوق در جشن تولد ۹۰ سالگی‌اش / عکس: مهر

گفت‌وگو با پروفسور مردآویز آل‌بویه در سالروز درگذشت دکتر پروانه وثوق

فرشته نجات کودکان

طاهره آشیانی
روزنامه‌نگار

کیانوش عیاری با ساخت سریال دکتر قریب، این مرد بزرگ را به همه ایرانیان معرفی کرد و باعث شد، هم مردم عصر حاضر و هم آیندگان پایه‌گذار طب کودکان را ایران را بشناسند. خداکند عیاری یا یک کارگردان خلاق و با ذوق دیگر همت و انگیزه لازم را داشته باشد تا سریالی هم درباره پروفسور پروانه وثوق، یکی از موثرترین پزشکان ایرانی در زمینه آنکولوژی و سرطان کودکان بسازد تا مردم با این زن بزرگ و تاثیرگذار هم آشنا شوند؛ بانویی که همه زندگی خود را صرف گسترش طب کودکان در زمینه درمان سرطان کرد. او حتی ازدواج هم نکرد تا فرصت بیشتری برای کارش داشته باشد. با جست‌وجو در اینترنت به القابی مانند «فرشته نجات کودکان سرطانی ایران» و «مادر ترزای ایران» می‌رسیم که به این زن بزرگ داده‌اند.

در ویکی‌پدیا سالروز درگذشت پروفسور وثوق، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۹۲ قید شده، اما مدیر روابط عمومی بیمارستان محک می‌گوید خانم وثوق ۲۸ اردیبهشت فوت کرده است. با پروفسور آل بویه، فوق تخصص هماتولوژی و آنکولوژی کودکان و عضو هیات مدیره بیمارستان محک که از همکاران قدیمی دکتر وثوق بوده هم‌صحبت شدم تا درباره او بیشتر برایمان بگوید.

درباره دکتر وثوق برایمان بگویید. درباره تحصیلات و این‌که چه شد از آمریکا به ایران برگشت، ماندگار شد و همه عمر برای پیشرفت علم پزشکی در ایران تلاش کرد؟

خانم دکتر وثوق شخصیت بسیار والاگهری داشت از همه جهات اخلاقی، اجتماعی، علمی، درستکاری و پشتکار و ... شخصیتی نادر که برای همیشه متاسف خواهیم بود که ایشان را از دست دادیم. خانم وثوق سال ۱۳۴۹ به دلیل بیماری پدر و مادرش از واشنگتن به ایران آمد که سری به آنها بزند. اما وقتی وضعیت بد کودکان سرطانی ایرانی را دید تصمیم گرفت در ایران بماند و از علم و تخصصش در زمینه درمان کودکان مبتلا به سرطان استفاده کند. ایشان در آمریکا شغل بسیار مهمی در یکی از بیمارستان‌های بسیار مهم سرطان شناسی واشنگتن داشت، اما استعفا کرد و کارش را در بیمارستان حضرت علی اصغر (شهرآزاد) سابق شروع کرد. به دلیل اخلاق خوش و تخصص و تعهدی که داشت روز به روز تعداد مراجعه کنندگانش بیشتر شد. او بعد از مدتی بخشی برای درمان کودکان سرطانی و کودکانی که بیماری‌های خونی داشتند در این بیمارستان راه‌اندازی کرد. همزمان در بیمارستان شهدا هم به عنوان مشاور با بخش آنکولوژی همکاری می‌کرد و من سال ۱۳۵۰ به ایشان ملحق شدم و از همان زمان همکاری ما بر اساس درمان بیماران سرطانی شکل گرفت و تا زمان حیات ایشان ادامه پیدا کرد. البته من در بیمارستان شهدا ماندگار شدم و ایشان در بیمارستان علی‌اصغر فعال بودند و در همین بیمارستان تدریس هم می‌کردند و به دانشجویان و پزشکان جوان در زمینه درمان سرطان آموزش می‌دادند. اخلاق ایشان آن‌قدر خوب بود که همه با جان و دل کنار او می‌ماندند تا هم در درمان کمکش کنند و هم دانش خود را افزایش دهند.

وقتی خانم وثوق به ایران آمدند شرایط کار برایشان فراهم بود و همکاری برای توسعه درمان سرطان کودکان وجود داشت؟

بله، آن زمان درمان سرطان در بیمارستان شهدا متمرکز بود و بخشی در این بیمارستان برای درمان بیماران در نظر گرفته شده بود. داروهای این بیماری آن زمان محدود و گران بودند، اما به صورت رایگان در اختیار بیماران قرار می‌گرفت. ولی برای کودکان کار ویژه‌ای انجام نمی‌شد. خانم وثوق هم بخش کودکان تالاسمی را راه‌اندازی کرد و هم بخش کودکان سرطانی را در بخش بیماران تالاسمی یک اتفاق خوب دیگر هم به کمک خانم دکتر ایزدیار و دکتر وثوق پایه‌گذاری شد و آن هم غربالگری قبل از ازدواج بود برای پیشگیری از ازدواج کسانی که هر دو تالاسمی داشتند و اتفاق مهم‌تر گرفتن حکم سقط جنین در صورت ابتلا به تالاسمی از دفتر رهبری بود که به صورت قانون درآمد و منجر به کمتر شدن مبتلایان به تالاسمی ماژور شد. خانم وثوق بعد از بازنشستگی از دانشگاه به صورت افتخاری همکاری خود را با بیمارستان محک شروع کردند و برخی دوستان و همکاران ایشان هم به ما ملحق شدند و توانستیم بیمارستان محک را به جایی که هست، برسانیم.



پروفسور آل بویه: دکتر وثوق شخصیت متواضع و خیری داشت. این‌که دارایی خود را صرف درمان بیماران به‌خصوص کودکان کنند اصلا شک نمی‌کرد. معتمد مردم بود و هیچ کس به او و راهی که انتخاب کرده بود، شک نداشت

بیمارستان محک یک بیمارستان خیریه است. خانم وثوق در این زمینه هم کمکی به بیمارستان کردند؟

بله، ایشان شخصیت بسیار متواضع و در عین حال خیری داشت. این‌که دارایی خود را صرف درمان بیماران به‌خصوص کودکان کنند اصلا شک نمی‌کرد. خانم دکتر وثوق بین مردم و خیران معتمد بود و هیچ کس به او و راهی که او انتخاب کرده بود، شک نداشت. همین پاکدستی و فداکاری باعث شده بود به شخصیتی دوست‌داشتنی تبدیل شود که نه‌تنها علم خود بلکه ثروت خود را هم وقف درمان کند. همین باعث شده بود خیران زیادی با بیمارستان علی اصغر و محک همکاری کنند. فقرا و نیازمندانی که کودک بیمار داشتند، می‌دانستند اگر به خانم وثوق وصل شوند او هر کاری که از دستش بربیاید برای درمان فرزند آنها انجام خواهد داد. برای همین لقب فرشته نجات کودکان را به او داده بودند که لقبی شایسته است.

شرایط اقتصادی کشور مدتی است خوب نیست. آیا این شرایط در کمک‌رسانی مردم به بیمارستان محک تاثیری داشته؟

تاثیر که داشته، اما نه در جهت خدمتی که ما به کودکان بیمار و خانواده‌های آنها ارائه می‌کنیم. ما تلاشمان برای جذب کمک به بیمارستان را بیشتر کرده‌ایم و مردم و خیران داخلی و خارجی هنوز هم مثل سابق کمک می‌کنند. هزینه‌ها بالاتر رفته و کمربندها را محکم‌تر بسته‌ایم و تا جایی که امکان دارد هزینه‌های جانبی را کم کرده‌ایم، اما در هزینه‌کردن برای درمان کودکان مبتلا به سرطان دست نبرده‌ایم و خدمات مثل سابق به کودکان بیمار ارائه می‌شود. اولویت ما درمان کودکان و ماندن کنار خانواده‌های نیازمند آنهاست تا زمانی که بهبود پیدا کنند. این را هم اضافه کنم که ما کودکان مبتلا به سرطان که کرونا دارند را پذیرش نمی‌کنیم، چون امکانات و شرایط نگهداری و درمان آنها را نداریم و بقیه بیمارستان هم آلوده خواهد شد. چنین کودکانی اگر به بیمارستان محک مراجعه کنند ما آنها را به بیمارستان‌هایی مانند مفید معرفی می‌کنیم که شرایط و فضای نگهداری و بستری آنها را دارند.

مقطع حساس کنونی

دختر پادشاه و پسر کفشدوز و بحران در بلغار (قسمت پایانی)



امید مهدی‌نژاد
طنزنویس

در پی سکته دختر پادشاه هفت روز در بلغارستان عزای عمومی اعلام شد و مسؤولان تشریفات دربار وی را با احترامات فائقه در تابوت گذاشتند و به خاک سپردند و مطابق سنت‌های بلغاری پس از خاکسپاری، گور وی را آبپاشی کردند. وقتی آب از خاک پایین رفت و وارد تابوت شد، دختر که درواقع نمرده بود، بار دیگر جان گرفت و در درون تابوت به سر و صدا پرداخت. هنگام غروب وقتی پسر کفشدوز بر سر مزار دختر حاضر شد تا یک دقیقه سکوت و ادای احترام کند، صدای دختر را شنید و بلافاصله بیل و کلنگ آورد و قبر را کند و دختر را بیرون آورد و به خانه برد و با وی ازدواج کرد. سال‌ها گذشت و دختر پادشاه صاحب یک دختر شد که به‌طور کامل شبیه خودش بود.

روزی از روزها دختر پادشاه به بازار رفته بود، مادرش را که برای سرکشی به اوضاع مردم و ساده‌زیستی به آنجا رفته بود، مشاهده کرد و به‌سرعت در گوشه‌ای پنهان شد. اما ناگهان بچه‌اش به‌سوی همسر پادشاه دوید و همسر پادشاه با دیدن دختربچه که شبیه بچگی‌های دخترش بود دچار تأثر شدید شد و گریست. دختر وقتی چنین دید از جایی که در آن پنهان شده بود، بیرون آمد و سراغ مادر رفت و وی را در آغوش گرفت. همسر پادشاه وقتی فهمید دخترش زنده است نزد پادشاه رفت و ماجرا را برای وی تعریف کرد. پادشاه نیز خوشحال شد و دستور داد دخترش همراه شوهر و فرزندش به کاخ سلطنتی برگردند و پسر کفشدوز را به‌عنوان مشاور مخصوص و مرد کفشدوز را به سمت مدیر دایره کفشدوزی سلطنتی منصوب کرد.

وی سپس معیارهای طبقاتی را ملغی اعلام کرد و دستور داد پسران و دختران طبقات مختلف با یکدیگر ازدواج کنند و به‌این ترتیب بر اثر ازدواج جوانان از طبقات مختلف شکاف طبقاتی و بر اثر ازدیاد زاد و ولد جوانان، بحران سالخوردگی جمعیتی در بلغارستان از بین رفت و این کشور به الگویی در زمینه‌های مختلف تبدیل شد.

طعم گس چای

محبوبم؛ شما طعم چای چین اول دشت‌های لاهیجانید...

اگر این نوشته محمد صالح علا را تا حالا زیر لب زمزمه کردید، اگر با این نوشته طعم گس و تلخ چای ایرانی را به‌یاد می‌آورید، این را به شما بگویم که الان فصل برداشت چای چین اول دشت‌های لاهیجان است. چای بهاره، همان که تلخ است و گس و باید برای دم کشیدنش حوصله داشته باشی. همان چایی که وقتی سر صبر دم کشید، جان را صفا می‌دهد و دل را عاشق‌تر می‌کند

عکس: ایرنا

گپ و گفت با محمدکاظم کاظمی، شاعر افغانستانی

کیهان بچه‌ها، مرا با دنیای ادبیات آشنا کرد



باران باستانی
روزنامه‌نگار

این شاعر می‌گوید: کودکی و نوجوانی من در افغانستان سپری شد و از طریق مسافرانی که از ایران می‌آمدند و با خودشان کتاب و مجله می‌آوردند با کیهان بچه‌ها آشنا شدم. برخی از کتاب‌فروشی‌ها هم بودند که کتاب و مجلات ایرانی را می‌فروختند؛ مجلاتی مانند اطلاعات هفتگی و مجله زنان طرفداران زیادی داشتند. یک کتاب‌فروشی بود در هرات به‌نام امیدوار که صاحبش آدم بسیار باهوش، باسواد و روشنفکری بود. او کتاب‌ها و مجلات ایرانی را به هرات می‌آورد و از آنجا به کابل می‌فرستاد تا در اختیار علاقه‌مندان قرار گیرد. در برخی از کیوسک‌های شهرهای هرات و کابل هم مجلات ایرانی فروخته می‌شد، اما چون کسی به فکر کالاهای فرهنگی برای بچه‌ها نبود ما چشم‌مان به دست مسافرانی بود که از ایران می‌آمدند و برای ما کیهان بچه‌ها و کتاب‌های مخصوص کودکان می‌آوردند. من در سفری که زمستان ۵۴ به ایران داشتم همه اشتیاقم این بود که کیهان بچه‌ها بخرم. یادم هست این مجله سه‌شنبه‌ها منتشر می‌شد و قیمت آن پنج ریال بود. به من یک تومن پول توجیبی می‌دادند و من با آن یک مجله می‌خریدم و یک کیک پنج‌ریالی. سه‌شنبه‌ها روزهایی دوست‌داشتنی برایم بود.

ما در افغانستان مجله رنگی با کیفیت کیهان بچه‌ها نداشتیم و این مجله برای من یکی از زیباترین پدیده‌های زندگی بود. داستان‌های مصور، دنباله‌دار. کمیک استریپ‌هایی که آخر مجله چاپ می‌شد، مرا شگفت‌زده می‌کرد. تلویزیون نداشتیم و شخصیت‌هایی مانند لورل وهاردی را از طریق کمیک استریپ‌های کیهان بچه‌ها شناختم. وقتی به افغانستان برمی‌گشتم یکی از افسوس‌هایم این بود که دیگر نمی‌توانم سه‌شنبه‌ها کیهان بچه‌ها بخرم؛ البته وقتی به افغانستان برمی‌گشتم دایی‌ام هرچه مجله داشت به‌خصوص کیهان بچه‌ها را به من می‌داد تا با خودم ببرم و همان‌ها چند روزی مرا سرگرم می‌کرد. وقتی برای اقامت همیشگی به ایران آمدم، سنم از خرید و خواندن کیهان بچه‌ها گذشته بود، اما هیچ‌وقت خاطره خواندن و لذت کیهان بچه‌ها را از یاد نمی‌برم.

من داستان‌نویس نبوده و نیستم و شعر برای کودکان نگفته‌ام، اما کیهان بچه‌ها مرا با دنیای ادبیات آشنا کرد. ما در افغانستان آن زمان، روزنامه‌ای به نام «انیس» داشتیم که چند مجله هم منتشر می‌کرد و یکی از آنها به نام «کوچینیان انیس» مخصوص بچه‌ها و «کمکیان انیس» مخصوص نوجوانان بود اما کیفیت انتشارش اصلا قابل مقایسه با کیهان بچه‌ها نبود چون سیاه و سفید بود و تصویرگری بسیار ضعیفی داشت.



کتاب‌های کودکان هر روز شکل و شمایل تازه‌تری به خود می‌گیرد، ناشران کودک از همه خلاقیت و تکنولوژی استفاده می‌کنند تا کتاب‌ها را برای کودکان جذاب کنند، اما هر چه حوزه کتاب کودک پیشرفت کرده اما مجلات مخصوص کودکان به انزوا رفته و کودکان و نوجوانان امروزی کمتر با مجله روبه‌رو می‌شوند و اشتیاق انتشار آن را مثلا به‌صورت هفتگی تجربه نمی‌کنند؛ اشتیاق و احساسی که دهه شصتی‌ها با مجله کیهان بچه‌ها تجربه کرده و برای همیشه در خاطرشان مانده است. در گفت‌وگویی که با محمدکاظم کاظمی، شاعر اهل افغانستان داشتم او به خاطراتش درباره کیهان بچه‌ها اشاره کرد و این‌که به اندازه بچه‌های ایرانی مشتاق خواندن کیهان بچه‌ها بوده است.